

فراز و نشیب های مدرنگرانی آمرانه

درآمد

حدود یک قرن پیش، در آخرین سال سده‌ی نوزدهم (۱۸۹۹) شماری از دولتمردان روشنفکر ایرانی مدرسه‌ی علوم سیاسی را بنیاد نهادند تا در آن به آموزش کارمندان وزارت خارجه بپردازند. محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) مدیر فرهیخته و نخست وزیر آینده‌ی ایران شرح دشواری‌ها را در ساماندهی برنامه‌ی درسی این مدرسه‌ی دولتی چنین باز گفته است:

تدریس فقه در مدرسه‌ی علوم سیاسی مشکلات و محظورات داشت. . . از بابت این که به عقیده‌ی آقایان علما تدریس فقه می‌بایست به مدارس قدیم و طلاب اختصاص داشته باشد، یعنی فقیه بالضروره باید آخوند باشد. در آموزشگاهی که شاگردانش کلاهی بلکه بعضی از آن‌ها فکلی و بعضی از معلمین آن فرنگی بودند و روی نیمکت و صندلی می‌نشستند چگونه جائز بود درس فقه داده شود؟

فروغی به یاد می‌آورد که مدیران مدرسه علوم سیاسی به قصد قانع کردن روحانیان و یافتن و استخدام کسی که به تدریس فقه بپردازد از در این استدلال وارد شدند که سفیران و فرستادگان ایران در «ممالک کفر» نیازمند دانستن و به کار بستن احکام شریعت اسلام اند.^۱

استاد علوم سیاسی دانشگاه سیراکیوز، نیویورک. روایت انگلیسی این نوشته در مجموعه‌ی زیر انتشار یافته است.

Stephanie Cronin (ed.), *The Making of Modern Iran: State and Society Under Riza Shah, 1921-1941*, London, Routledge, 2003.

این روایت بازنمای راستینی از سیر پرفراز و نشیب روند عرفی شدن (secularism) در ایران سده‌ی بیستم است^۱ و از ضعف و ضربه‌پذیری نخبگان عرفی گرائی پرده می‌گیرد که خود را رودرروی حساسیت‌های مذهبی و باورهای سنتی بسیاری از هم‌میهنان خویش می‌یافته‌اند. این حکایت، همچنین، این نکته را به روشنی باز می‌نماید که چگونه عرفی‌گرائی ایرانی در سده‌ی بیستم طبعی دوپهلوی و هزارتوی سرشتی غیرانقلابی‌بهم رسانیده است. سودای درک چنین واقعیتی ما را به بررسی فرآیند پی‌ریزی دولت‌مدرن می‌خواند و به اندیشه‌ورزی در چند و چون فضای روشنفکری در دهه‌های نخست سده‌ی سیزدهم شمسی ناچار می‌سازد. بهر روی این دو دهه را می‌توان دوران گذار دولت و جامعه‌ی ایرانی از شیوه‌ی کهن حکومت امپراتوری به دولت مدرن دانست.

دولت مرکزی اقتدارگرا

دگرگونی‌های شگرفی که سرگذشت جامعه‌ی ایرانی را در طول دو دهه، از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ش رقم می‌زد. از جمله سودای مدرن شدن، پویایی اجتماعی، ایجاد ارتش ملی و تأسیس سازمان‌های اداری، تدوین قوانین و آئین‌های دادرسی مدرن و گسترش نهادهای آموزشی عرفی-همه به شیوه‌های گوناگون برآمده از انقلاب مشروطیت ایران در سال‌های ۹-۱۹۰۵م (۱۲۸۴-۱۲۸۸ش) بوده‌اند. با این همه و به رغم پیشرفت‌هایی از این دست، رویدادهای دیگری چون از میان رفتن نیروهای انقلابی، خشونت و بی‌رحمی یاغیان مسلح و سرکردگان قبائل، چشم طمع دولت‌های امپریالیستی به منابع نفتی تازه یافته‌ی کشور و سرانجام جایگاه ضعیف ایران در جامعه‌ی بین‌المللی در جنگ جهانی اول، بسیاری از ایرانیان را برآن داشت تا پدیدار شدن دولتی متمرکز، نیرومند و کارآمد را آرزو کنند.

همان گونه که کارل مارکس در نوشتار خویش «مجددم برومر لوئی بناپارت» آورده است: «مانند همیشه، مردمان پاسخ ناتوانی خود را در اعتقاد به ظهور امری معجزه‌گون یافتند و دشمنی را که تنها در پهنه‌ی خیال خویش به هزیمت واداشته بودند، در جهان واقعی نیز زبون و شکست خورده انگاشتند»^۲ در چنین ترکیبی از نومییدی و امید همگانی بود که شخصیت مقتدری چون رضاخان مجال حرکت برای تحقق اهداف خویش یافت. وی که عرفی‌شدن را همبسته‌ی ملی‌گرائی (ناسیونالیسم) می‌یافت، روحیه‌ی سپاهی‌گری و توان رهبری و فرماندهی خویش را به پشتوانه‌ی «اقتدار سلطنتی» در راه رسیدن به چنین هدفی به‌کار بست. از ضرورت‌ها و خواست‌های سیاسی-اجتماعی روز بهره‌برد و دست به

ساماندهی دولتی‌گشود که با فرارفتن از سد قومیت‌گرائی، مذهب و روابط شخصی-خانوادگی، هم به عقب راندن رقیبان سیاسی رضاخان مدد می‌رساند و هم به پیدایش گونه‌های نوینی از وجدان جمعی می‌انجامید.

رضا شاه دلیل وجودی دولت را عرفی‌می‌دانست، هستی‌نظم و قانون را ضروری می‌دید، بر سرکوب افکار قوم‌گرا و جدائی طلب پای می‌فشرد و رهبری متمرکز و اقتدارگرا را ناچار می‌دانست. وی در سفرنامه‌های خویش به خوزستان و مازندران^۳ (نوشته شده در سال‌های ۱۳۰۳ و ۱۳۰۵) شاهانی چون شاه عباس (۱۶۲۹-۱۵۸۷)، نادرشاه (۱۷۴۷-۱۷۲۹) و کریمخان زند (۱۷۷۹-۱۷۴۷) را می‌ستاید که آنان: «راه ترقی مملکت را دریافته و هم خود را به توسعه تجارت و صنعت مصروف کرده‌اند.»^۴ و نیز پایه گذار دولت صفوی یعنی شاه اسماعیل اول را چنین می‌نکوهد: «شاه اسماعیل اگرچه فاتح بزرگی بود و دلی بیدار داشت، اما طرفداری از اشخاصی که اظهار تشییع می‌کردند نقطه ضعف قلب او را تشکیل می‌داد.»^۵ او همچنین سلاطین صفویه و به ویژه شاه عباس صفوی را به سبب این خطای نابخشودنی نکوهش می‌کند که سیاست را با مذهب درآمیختند. وی از سرزنش روحانیان همزمان خویش نیز وانمی‌ماند و آنان را مشت «سبک سر و نفع خواه» می‌شمرد.^۶ از میان سطرهای سفرنامه می‌توان همدلی و همسوئی رضاخان را با اندیشه‌ی حکومتی عرفی به روشنی باز خواند:

شبهه و تردیدی نیست که مذهب و سیاست دو اصل مقدس است که در تمام موارد و جزئیات این دو اصل باید مطمح نظر زمامداران عالم و عاقل باشد و دقیقه‌ای از آن غفلت نورزند. ولی اختلاط آن‌ها با یکدیگر نه به صرفه مذهب تمام می‌شود، نه به صرفه سیاست اداری و بالعالم در ضمن این اختلاط و امتزاج هم مذهب سست و بلاثر می‌گردد و هم سیاست رو به اضمحلال می‌رود.^۷

هواداری رضاخان از عرفی‌گرائی بی‌سببی نبود. او که نمی‌خواست پایه‌ی مشروعیت را همچون صفویان (۱۷۲۲-۱۵۰۱) بر آموزه‌های مذهبی-عرفانی شیعه بنا کند و یا چون قاجاریان (۱۹۲۵-۱۷۹۵) به رشته‌های قومی-قبیله‌ای تکیه زند،^۸ مصمم بود که مشروعیت حکومت خویش را در پی رونق اقتصادی کشور در زیر پرچم ملی‌گرائی عرفی احراز و تثبیت کند. اما افسوس که اندیشه‌ی عرفی‌گرائی رضاخانی با تفکر دموکراتیک و تکثرگرا آمیخته نبود. آنچه

با روحیه او سازگاری داشت مدل «دیکتاتور مصلحی» بود که حال و روز جامعه‌ی خویش را با مدرنیزاسیون^{۱۱} و عرفی‌گرایی بهبود بخشید. از همین رو، هنوز سالی از تسلطش بر تخت پادشاهی نمی‌گذشت که رضاخان بی‌هیچ شائبه فرتوتی اعلام کرد:

اهالی ایران با عجز و الحاح و به وسیله مجلس مؤسسان، سرپرستی این مملکت را از من تقاضا کردند... افسوس جز سکوت و سکون و رخوت و بی‌علاقگی چیزی در اطراف من نیست. البته در یک مملکت مشروطه وزراء، وکلا، مأمورین دولت و سایر طبقات حدود معین و وظایفی دارند که قانوناً موظف به اداره کردن حدود خود هستند. اما، در ایران متأسفانه این طور نیست. سلطان مملکت باید هیئت دولت را به کار وادارد، مجلس شورای ملی را هم به انجام تکالیف آشنا کند و تجار، ملاکین، شهرنشینان و حتی زارعین را هم به کار بگمارد. در تمام مدت شبانه روز نیز مواظب حدود و انجام وظایف آن‌ها باشد، والا همیشه همان حال رخوت و سستی و سردی و بی‌علاقگی و فورمالیته بازی، که دیرزمانی است ادارات ایران نمونه برجسته آن محسوب شده اند، حکمفرما خواهد بود.^{۱۲}

در واقع، مردی که خواهان ایفای نقش قهرمان در عرصه سیاسی ایران بود، پیرامونیان را اگر نه بی حد ناتوان، بسیار کم مایه می‌دید. رضا شاه فلسفه‌ی نظامی‌گری و الگوی «قدرت و نظم» را راهنمای سیر خویش بسوی هدف می‌شناخت. برگ‌های سفرنامه اش حکایت از آن می‌کند که در باور وی «خدمت سربازی برترین و مهم ترین مدرسه برای پرورش بدن و روح شهروندان است». همخوان با همین روحیه سپاهی گری است که رضاخان می‌نویسد: «من که در میدان جنگ تربیت شده‌ام، همه چیز حتی سیاست را مثل گلوله توپ می‌دانم که به طرف شخص مبارز می‌آید. اگر ترس در دل راه دادی و عقب نشستی و به پناهی گریختی، کار تمام است و اگر با پیشانی باز و سر پرشور جلو رفتی، گوی از میدان ربوده‌ای.»^{۱۳} پس جای شگفتی نیست که در نگاه چنین فردی نیروی نظامی عمود خیمه‌ی سکولاریسم مدرن است و سخت به کار سرکوب دشمنانی چون شاهزادگان قاجاری، گروه‌های راهزنان صحرائی، سران قبائل، جنبش‌های چپ و روحانیان شیعی می‌آید.^{۱۴}

رضا شاه آشکارا بر تقویت ناسیونالیسم به عنوان جانشین برحق مذهب اسلام اصرار می‌ورزید و چنین تحوّل را عامل اساس پیوستگی اجتماعی ایرانیان و تحکیم هویت ملی آنان می‌دید. در دوره‌ی تاریخی‌ای که او می‌زیست، ایدئولوژی مملکت‌گرایی از دیگر رقیبان سیاسی پیشی گرفته بود و نه تنها در ایران که در

هندوستان (در افکار حزب کنگره)، در ترکیه (در اندیشه‌های ترک‌های جوان) و در مصر (در نگاه حزب وفد) نیز هواداران فراوانی یافته بود. ملت‌گرایی در ایران تنها برای نخبگان و مدیران سنتی و اخلافشان کشش و جاذبه نداشت. فرهیختگان و ادیبان ترقی‌خواهی چون محمدتقی ملک‌الشعراء بهار، میرزاده عشقی، محمد فرخی یزدی، سید اشرف‌الدین حسینی گیلانی (نسیم شمال)، احمد کسروی، ابوالقاسم لاهوتی، عارف قزوینی و شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری نیز هریک در دورانی از عمر خویش برپای برنامه‌ی ملی‌گرایی رضاخان و سید ضیاء مهر تأیید نهاده اند و اندیشه‌ی دولت قوی متمرکز را معتبر شمردند. بی‌گمان آنچه برآتش ملت‌گرایی ایرانیان می‌دمید خاطره‌ی صد سال شکست و شرمساری و انبوه امیدهای بر باد رفته و خیل خواست‌های بی‌پاسخ رها شده بود. در تاریخ معاصر ایران، چنین سودای ملت‌گرایانه‌ای به شیوه‌های گوناگون چهره نموده است: همدلی با عثمانی و آلمان در جنگ جهانی اول و با آلمان و ایتالیا در جنگ جهانی دوم، قلمزنی‌های بی‌مبار در نکوهش انگلیسیان، سودای وحدت همه مردم‌ان ایرانی تبار (Pan-Iranism)، دلباختگی به زبان پارسی‌بسان بنیاد هویت ایرانی و پافشاری بر تاریخ پیشاسلامی ایران.^{۱۵}

رضا شاه، البته، بدین نکته پی برده بود که پرورش وجدان ملت‌گرا در میان ایرانیان به چیزی بیش از توانمند ساختن ارتش، پژوهش و پراکندن اسطوره‌های تاریخی و پاسداشت گذشته‌ی پرشوکت ایران نیازمند است. بر او بود که جبهه‌ای در پهنه‌ی اقتصادی کشور بگشاید و در آن گامی به پیش بردارد. در پی چنین تشخیصی، وی الگوی سیاست‌دولت محور (etatist policy) را بکار بست که بسان نهادی مستقل از جامعه‌ی مدنی و برتر از آن عمل کند. آنچه او را به پیشبرد برنامه‌ی صنعتی سازی فرامی‌خواند آگاهی به عقب‌ماندگی ابزار تولید و ناتوانی و ناکارآمدی طبقه سرمایه دار ایران بود. بخت دولت رضاشاهی نیز با افزایش درآمد نفت به بیش از ششصد هزار پاوند در سال ۱۳۰۰ به چهار میلیون پاوند در سال (۱۳۱۹) بیدار شد. درین دوران افزایش شانزده برابری در بودجه‌ی دولت بازرگری و بازسازی اساسی در دستگاه‌های اداری، آموزشی، مالی، قضائی، ارتباطی و ترابری میسر می‌ساخت و آغاز برنامه‌های اجتماعی گوناگونی را نوید می‌داد.^{۱۶}

گرچه سیاست‌دولت محوری به پدید آمدن سرمایه داری بازار آزاد و رونق مشارکت سیاسی بخش خصوصی نینجامید اما واقعیت‌هایی چون ارتباط روزافزون ایران با نظام اقتصاد جهانی، میل دولت به گسترش بخش صنعتی، رونق

شهرنشینی و کاهش درصد کوچ نشینان، گسترش سریع بخش های خدماتی، بازسازی دستگاه مالی و بانکی^{۱۷} و بهینه سازی نهادهای ارتباطی و ترابری (که در پی دگرگونی فن آوری در زندگی روزمره و کاربست الکتریسته، خودرو، قطار، تلفن، رسانه های مطبوعاتی و رادیو رخ داده بود)^{۱۸} همه و همه فرصت های افزونتری در دسترس کارآفرینان و کارکنان بخش خصوصی می نهاد و افزایش درآمد آنان را به همراه می آورد.

برابر گزارش بانک ملی ایران شرح کارورزی چهارده میلیون و نهصد هزار نفر از ساکنان و شهروندان ایرانی در سال ۱۳۱۷ به قرار زیر بود: ۲/۶ درصد در بخش صنعت، ۲۰/۶ درصد در بخش خدمات، ۶۴/۸ درصد در بخش کشاورزی و دامداری و ۶ درصد در بخش های دیگر اشتغال داشتند. ۱۷/۷ درصد جمعیت کشور شهرنشین و از میان آنان ۳۰ درصد در بخش بازرگانی سرگرم کار بودند.^{۱۹} تا پایان سال ۱۳۱۷ تنها شش شهر ایرانی یعنی اصفهان، کرمانشاه، مشهد، شیراز و تهران جمعیتی بیش از صد هزار نفر^{۲۰} داشتند و گرچه این شش شهر تنها شامل ۷/۴ درصد کل جمعیت بودند اما مهم ترین مراکز کار کشور به شمار می رفتند و بر روی هم ۲۲ درصد کارمندان بخش خدمات و ۳۳ درصد تمامی کارمندان دولتی را در برمی گرفتند.^{۲۱}

در کنار رشد شهرنشینی و دگرگونی ساختار نیروی کار، دو واقعیت دیگر نیز رضا شاه را در پی گیری برنامه ی عرفی گرای خویش یاری می داد. یکی سستی پایه ی قدرت نهاد روحانیت بود چنان که شمار طالبان علوم دینی در حوزه های علمیه از ۵,۹۸۴ نفر در سال تحصیلی ۱۳۰۳ به ۷۸۴ نفر در سال تحصیلی ۱۳۲۰ کاهش یافت^{۲۲} و شمار دانشجویان نام نویسی کرده در مدرسه های دولتی از ۷۴,۰۰۰ نفر در سال تحصیلی ۱۳۰۴ به ۳۵۵,۵۰۰ در سال تحصیلی ۱۳۲۰ رسید.^{۲۳} در سال های ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۹ بودجه ی آموزشی ایران به ۲۳ برابر افزایش یافت یعنی از ۶/۵ میلیون به ۱۵۵ میلیون ریال رسید^{۲۴} و تا پایان سال ۱۳۲۰ شمار دانشجویان دانشگاهی به ۵,۰۰۰ تن (که از آن میان ۱,۰۰۰ تن در خارج از کشور به تحصیل می پرداختند) و شماره ی دانش آموختگان دبیرستان ها به ۱۰,۰۰۰، مدرسه های راهنمایی به ۲۵,۰۰۰ و دبستان ها به ۶۵,۰۰۰^{۲۵} فزونی گرفت.

گرچه آموزش های عرفی، به سبب موانع بسیاری که در راه بود، بر شمار نسبتاً اندکی از شهروندان اثر می نهاد اما رشد سواد و دانش عموم و نیز دست بدست شدن نوشته های نوین به پدید آمدن فضائی انجامید که در آن سهمی برای رویکرد عرفی به دانش نهاده شده بود.^{۲۶} از دیگر سو، همین دانش آموختگی عرفی نردبان

پیشرفت را فراروی هزاران جوان ایرانی ای می نهاد که از امتیازهای خانوادگی، اشرافی یا روحانی بی بهره بودند. گرچه نهادهای رسمی روحانی بطور کامل از میان نرفتند اما ورود شمار روزافزونی از نوجوانان و جوانان به نهادهای آموزشی دولتی رویدادی نبود که از چشم روحانیان پنهان ماند.

واقعیت دوم، اما، آن بود که در دوره ی رضاشاه مذهب جایگاه انحصاری خویش را در مشروعیت بخشی به مخالفان دولت از دست داد. افزون بر این، پیدایش گروه های سیاسی عرفی گوناگون، انجمن های تخصصی و حرفه ای، محفل های روشنفکری و نشریه های سیاسی، ادبی و اجتماعی هریک به سهم خویش تاحدی امکان مشارکت در عرصه ی سیاسی را گسترش می دادند.

در سال های ۱۳۰۰-۱۳۰۴، یعنی در دورانی که رضاخان در تلاش فراهم آوردن پایه های قدرت سیاسی خویش بود به ضرورت همخوانی با فرهنگ مذهبی روزگار و روحانیان همبسته با آن نیز می اندیشید.^{۲۷} به سال ۱۳۰۳، نام نیکی که وی با پاسخگویی به فشار روحانیان در رها کردن سودای جمهوریت بدست آورد و مهتری که بدین روی در دل ایشان نشانند پاداش خویش را در پشتیبانی این گروه گرفت و کسانی چون سید محمد بهبهانی، سید ابوالقاسم کاشانی، سید محمد صادق طباطبائی، شیخ عبدالکریم حائری یزدی و آیت الله سید حسن مدرس از در موافقت با خلع قاجار از سلطنت و پادشاهی پهلوی در آمدند.^{۲۸} اما این همسویی و همراهی بین رضاشاه و روحانیان چند زمانی بیش نپائید. در سال ۱۳۰۷ رضا شاه به دستاویز اهانتی که به همسرش در قم رفته بود به پیکاری علنی با نهاد روحانیت و تحدید اختیارات و امتیازات سنتی آنان برخاست. به هر تقدیر، دگرگونی های گوناگون اداری، قضائی، اجتماعی و فرهنگی روابط مسالمت آمیز نخستین بین رضاشاه و رهبران روحانی را به عناد و دشمنی کشاند. از جمله این دگرگونی ها باید از تأسیس اداره ی دولتی ثبت اسناد (۱۳۰۲)، دستور بر سر نهادن کلاه پهلوی (۱۳۰۶)، سپردن امر ازدواج و طلاق به نهادهای عرفی (۱۳۱۰)، گشایش دانشکده معقول و منقول (۱۳۱۱)، تحدید تسلط روحانیان بر املاک موقوفه (۱۳۱۲)، رسمی کردن سالنمای خورشیدی به جای قمری (۱۳۱۴)، دستور کشف حجاب (۱۳۱۴)، محدود ساختن مراسم مذهبی در ماه های عزاداری، عرفی سازی بسیاری از قوانین و مقررات تجاری، اداری و قضائی، یاد کرد.

با این همه، شماری از عوامل اجتماعی و ملاحظه های سیاسی همچنان از ژرفا و سرعت فرآیند عرفی گرائی در ایران دوره ی رضا شاه می کاست. وی سرسختی آتاتورک در به عقب راندن روحانیان و تبدیل اسلام ایرانی به مذهب خصوصی را

از خویش نشان نمی داد. از دیگر سو، دودلی اهل قلم و مطبوعات با این فرآیند، شکاف ژرف فرهنگی میان دو ساخت شهری و روستائی، ریشه داری باورها و رسوم عامه، استقلال مالی نهاد روحانیت شیعه و امکان عملی جمع میان وظائف مذهبی و شغلی، هریک به شیوهی خویش سودای عرفی گرائی را با دوپهلویی ها و کاستی هائی همراه می ساختند. به سرشت دو پهلو و احتیاط آمیز عرفی گرائی ایرانی می توان درآئینه رفتار و اندیشه های اصلاح پیشگان عرفی در برابر مسأله حقوق زنان پی برد. کشف حجاب که به سال ۱۳۰۳ در ترکیه رخ داده بود، تا آغاز سال ۱۳۱۴ در ایران صورت نداشت. زنان ترک از سال ۱۳۱۳ صاحب حق رأی شدند اما زنان ایرانی تا سال ۱۳۴۱ در انتظار این حق باقی ماندند. ریشهی این تاخیر را می توان در وضع ویژهی جامعه ایرانی و وزن سیاسی نهاد روحانیت در آن باز جست.

جمهوری عرفی اهل قلم

بسیاری از پژوهشگران سیاست ایران برآنند که در دوران رضاشاهی تمرکز دولت و توسعه اقتصادی با رشد کند فرهنگی و خلاقیت ناچیز روشنفکری مقارن بود. به اعتقاد این گروه چنین کاستی هائی در فضای روشنفکری و فرهنگی ایران را باید معلول عواملی چون گفتمان تک صدائی دولتی، کاربست ممیزی و سرکوب مخالفان و منتقدان، تکیه زدن دولت بر شعارها و نمایش های تبلیغاتی و همگامی و همکاری بسیاری از اهل قلم با نهادهای رسمی و دولتی دانست. با این همه، می توان براین تحلیل سنتی خُرده گرفت و بر این واقعیت تأکید کرد که ایرانیان درین دوره به رغم سرکوب و ممیزی دولتی از پویائی روشنفکرانه بهره ور بوده اند. اگر اهل اندیشه و قلم در دوره قاجاری را می بایست بیشتر از جملهی «روشنفکران ناراضی» دانست، اهل قلم در عهد رضاشاهی شایستهی نام «دولتیان روشنفکر» اند. و گرچه شاید اشتغال آنان به امور دولتی در نخستین نگاه جز سرگرمی ایشان به شغل و حرفهی دیوانی به چشم نیاید اما این نگاه به هیچ رو بازنمای حقیقت احوال آنان نیست. به راستی روشنفکرانی چون محمود افشار، ملک الشعراء بهار، علی دشتی، علی اکبر داور، عباس اقبال آشتیانی، سلیمان میرزا اسکندری، قاسم غنی، ذکاء الملک فروغی، مهدیقلی خان هدایت، علی اصغر حکمت، احمد کسروی، احمد متین دفتری، سید فخرالدین شادمان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، علی اکبر سیاسی، عیسی صدیق و سید حسن تقی زاده دل به پیروی از این پند افلاطونی سپرده بودند که اگر خردمند بار دولت را بدوش نگیرد آنگاه بی خردان تازیانهی قدرت را بدست خواهند گرفت. به دیگر سخن

دربار این روشنفکران و بسیاری هم نسلان آنان که همه دلسپردهی ایده هائی چون مشروطیت، ملی گرائی و عرفی گرائی بوده اند. طرح و اجرای سیاست های مترقی اجتماعی و اقتصادی بهترین شیوه برای اصلاح حال و روز عامه می هم میهنان شان بوده است.^{۲۱}

گرچه نخستین گام های عرفی گرائی در ایران به اهتمام و هدایت دولت برداشته شده است اما به هیچ رو نباید چشم بر پیدایش و درهم آمیختگی نیروهای اجتماعی ای فروبست که هریک به فراخور حال خویش دستی در پیشبرد این فرآیند داشته اند. نوشته های ادبی این دوران که هم از رمانتیسزم اروپائی و هم از رئالیسم اجتماعی در کشور شوراها مایه و الگو گرفته اند از نقد اجتماعی و رویکرد به موضوع های عرفی سرباز نزده اند. چنان که در آنها می توان از گفتگو بر سر حقوق کارگران و زنان، ضرورت و نیاز به آزادی و رویکرد علمی در برابر نگاه مذهبی به جهان و آدمی نشان جست.^{۲۲} این نوشته ها همچنین، دستگاه روحانیت را به سبب جهان بینی سنتی، رفتارهای نادرست، باورهای خرافی و اهداف ارتجاعی به نقد می کشیدند. چنین بود که اندیشهی عرفی نوشته ها و نقدهای نشریه های معتبری چون *ایران جوان*، *قرن بیستم*، به دبیری میرزاده عشقی، *توفان هفتگی* به دبیری فرخی یزدی، *شفق سرخ* به دبیری علی دشتی، *نامه ی جوانان* به دبیری *ابراهیم خواجه نوری*، *مرد آزاد* به دبیری عیسی صدیق، *فرنگستان* به دبیری حسین مقدم، *آینده* به دبیری محمود افشار و *تجدد ایران* به دبیری سید محمد طباطبائی^{۲۳} را رقم می زد.

افزون براین، نوآوری های فنی و دگرگونی های فرهنگی نیز دسترسی توده های باسواد به گفتمان عرفمدار را میسر می ساخت و آنرا از حلقهی نخبگان سیاسی به کوچه و بازار می کشانید. بدین روی، تأسیس و پیدایش رسانه های ارتباط جمعی مانند تلفن (۱۳۰۵)، روزنامه *اطلاعات* (۱۳۰۵)، سینما،^{۲۴} خبرگزاری پارس (۱۳۱۳) و رادیو تهران (۱۳۱۹) و نیز پیدایش نهادهای سیاسی تازه ای چون محفل های سوسیالیست و اتحادیه های بازرگانی به پدید آمدن شنوندگان نوینی برای گفتمان عرفمدار انجامید. از سوی دیگر، ورود هنر، زبان (غوغای تغییردادن الفباء)، شعر و تئاتر به عرصه سیاست تصویر اجتماعی از نقش و خدمت هنرمندان و شاعران و نویسندگان را دگرگون ساخت.^{۲۵} دراین میان، رواج و محبوبیت نثر ساده و همه فهم که با شعر پهلو می زد در مشروعیت بخشی به اندیشه های عرفی در ایران سخت مؤثر افتاد.^{۲۶} به سخن دیگر، گرچه شاید اندیشه ها و آرمان های نخبگان عرفی گرا به گوش روستانشینان ایران نمی رسید اما به

هیچ روی نیز محدود در حصار شهرهای بزرگ نماند.

سرانجام، شاید بتوان به درستی این نکته‌ی ظریف راه برد که حتی فشارها و محدودیت‌های روزافزون سیاسی در دوران رضاشاه نیز برای حیات فرهنگی ایران "فاجعه آمیز" نبود. چه، بسیاری از روشنفکران با افزایش این گونه فشارها و محدودیت‌های سیاسی راه پژوهش در تاریخ و ادب و فرهنگ عامیانه را برگزیدند و این پژوهش‌ها خود به پیدایش آثار معتبر و ماندنی بسیار در زمینه تاریخنگاری ایران، انسان‌شناسی ایرانیان^{۳۵} و ادب پارسی انجامید. این توجه و بازنگری در تاریخ و میراث خودی، هم‌عنان با نقادی از غرب و انتقاد از تقلید کورکورانه از آن، درونمایه‌ی بسیاری از آثار ارزنده‌ی ادبی این دوران را سامان داده است از جمله آثاری چون *یکی بود یکی نبود* محمدعلی جمالزاده، *جغرفرخان از فرهنگ آمده* حسن مقدم و *تهران مخوف* مرتضی مشفق کاظمی.

میراث عرفی گرای آمرانه

ایدئولوژی رضا شاه را می‌توان ملت‌گرایی عرفی و آمرانه نامید. گرچه دوران بیست ساله‌ی حکومت وی (۱۳۲۰-۱۳۰۰) به تحقق ایده‌ی تکثرگرایی و قوام و تثبیت یک نظام سیاسی پارلمانی راستین که قوای مجریه را به پاسخگویی وادارد نینجامید، دستاوردهای دوران وی در زمینه‌ی عرفی‌گرایی را باید پاسخ بسیاری از چالش‌ها و نیازهای بجامانده‌ی ادوار پیشین ایران شمرد. شیوه‌ی حکومت رضاشاهی آمرانه و اقتدار گرا بود اما روند دگرگونی‌هایی که وی پدید آورد به پیدایش یک دیوانسالاری عرفی، و به رشد طبقه‌ی متوسط شهری منجر شد که کارمندان نهادهای دولتی و خصوصاً، دانشگاهیان، کارمندان اداره‌ها و بانک‌ها، بازرگانان، پزشکان، روشنفکران، حقوقدانان، قضات و وکلای دادگستری، مدیران افسران ارتش را دربر می‌گرفت.^{۳۶} بدیگر سخن، رضا شاه رسم و راه سیاست‌ورزی در ایران را برمدار ساز و کار عرفی نهاد. و از این روست که آنچه امروز در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی ایران می‌گذرد را می‌بایست بر "نهاد" آن "نهاد" دانست. عرفی‌گرایی‌ای که او در ساختار آموزشی و قضائی روان ساخت بر شیوه‌ی تفکر اجتماعی ایران تأثیر نهاد و بدینسان بود که در دوران‌وی چالش میان‌نیروهای سنتی مذهبی و عرفی‌گرا به سوددومی به پیش رفت.

دولت رضاشاهی به رغم نموده‌های ایدئولوژی شاهنشاهی در آن، سخت واقع بین بود. به عنوان نمونه، گرچه رضا شاه به رویکرد عرفی به سیاست باور داشت اما هیچگاه آشکارا خواهان جدائی دین از سیاست نشد. گرچه با مشت‌آهنین سیاست

و حکومت را به پیش می‌راند اما هرگز در مجلس را نیست. و سرانجام می‌توان چنین گفت که گرچه سیاست دولت محوری او در پهنه‌ی اقتصاد و سیاست از عوامل گسترش فساد در حکومت شد اما به هر روی توانست گامی قابل ملاحظه در زمینه‌ی مدرن‌شدن نیروها و ابزار تولید بردارد.^{۳۷} فشرده‌ی سخن آنکه به رغم احساس دوگانگی ایرانیان نسبت به عرفی‌گرایی آمرانه‌ی رضاشاه، وی با فراهم آوردن بسیاری از پیش‌نیازهای مدرنیته نقشی انکارناپذیر در دگرگون ساختن ساختار اجتماعی، سیاست و اقتصاد ایران ایفا کرد.

یادداشت‌ها:

۱. محمدعلی فروغی (ذکاء الملک)، *مقالات فروغی*، جلد اول، چاپ دوم، تهران، توس ۱۳۵۴، صص ۱-۳۴۰.

۲. در سرتاسر این نوشتار، مفهوم عرفی‌شدن را به معنای مورد اشاره‌ی دورکهایم بکار می‌بریم، یعنی فرآیند گذار از معرفت مقدس به دانش زمینی و غیر روحانی که در آن بسیاری تصمیم‌های زندگی آدمیان بدون بازگشت به رأی مذهب سامان می‌یابد. ازینرو مفهوم عرفی‌سازی (secularisation) به کنار زدن مذهب از پهنه‌ی زندگی سیاسی و زیبایی‌شناختی و ... مردمان باز می‌گردد و عرفی‌گرایی (secularism) آموزه و آئینی می‌شود که بر زمینی بودن و زمانمندی (برخلاف آسمانی و قدسی بودن) بنیاد ایستار و اندیشه‌ها و باورها و دلبستگی‌های آدمیان تأکید روا می‌دارد. در این باره ن. ک. به:

Niyazi Berkes, *The Development of Ssecularism in Turkey*, Montreal, McGill University Press, 1964, pp. 3-8.

۳. ن. ک. به:

Robert C. Tucker (ed.), *The Marx-Engels Reader*, second edition, New York, W.W. Norton, 1978, p. 598.

۴. گرچه شیوه‌ی نوشتاری این سفرنامه حکایتگری از زبان اول شخص است ولی در میان پژوهشگران بر سر این نکته که آیا رضا شاه خود آنها را نوشته است تردیدهائی وجود دارد. درک من پس از خواندن این سفرنامه‌ها آنست که حتی اگر یکی از اطرافیان بجای شخص رضا شاه، نویسنده واقعی سفرنامه‌ها باشد، باز در این حقیقت که آنها بازتابنده‌ی اندیشه‌ی او هستند تردید روا نمی‌توان داشت. بهر روی این سفرنامه‌ها در عهد پهلوی و با تأیید رسمی دربار به چاپ رسیده‌اند و محتوای آنها را می‌توان در دیگر کتاب‌های تاریخ آن دوره نیز باز یافت.

۵. رضا شاه کبیر، *سفرنامه‌ی خوزستان در ۱۳۰۳*، بی‌ناشر، ۱۳۶۲، ص ۷۰.

۶. همان، ص ۱۰۸.

۷. رضا شاه کبیر، *سفرنامه‌ی مازندران در ۱۳۰۵*، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ

سیاسی دوران پهلوی، ۱۳۵۵، ص ۵۳.

۸. سفرنامه خوزستان، ص ۲۲۷.

۹. سفرنامه مازندران، ص ۵۳.

۱۰. شاهرخ مسکوب، داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع، تهران، نشر فرزانه روز، ۱۳۷۳،

ص ۱.

۱۱. "مدرنیزاسیون" را در اینجا بسان فرآیندی در خاطر آوریم که به دگرگونی اقتصادی

و تکنولوژیکی یک جامعه می انجامد.

۱۲. رضاشاه کبیر، سفرنامه ی مازندران، صص ۲ و ۸.

۱۳. رضا شاه کبیر، سفرنامه ی خوزستان، ص ۵۴.

۱۴. رضا شاه به منظور تجهیز و مدرن سازی نیروهای مسلح به کارهایی از این گونه‌ها

دست گشود: بنا کردن مدرسه آموزش های نظامی در سال ۱۹۲۲، به تصویب رساندن قانون

فرستادن دانشجو به مدرسه های نظامی ای چون St. Cyr و Ecole de Guerre به سال

۱۹۲۲، تأسیس نیروهای هوایی به سال ۱۹۲۴، تصویب قانون خدمت اجباری در سال ۱۹۲۵ و

گشایش دانشکده‌ی جنگ به سال ۱۹۳۵.

۱۵. سخن این نیست که همه‌ی این نمونه‌ها را باید محصول فرعی دوره پهلوی دانست.

چرا که برای نمونه، استدلال شوکت پیشااسلامی ایران را می توان در اندیشه های میرزا آقاخان

کرمانی و در کتابش «آئینه‌ی سکندری» باز یافت. البته می توان از تاریخ او نیز پیشتر رفت و

برای این شیوه‌ی استدلال نمونه آورد.

۱۶. بودجه‌ی دولتی از نوزده میلیون تومان در ۱۹۲۱ به سیصد و نه میلیون تومان در

۱۹۴۰ رسید.

۱۷. برای نمونه می توان به بازنگری و ساماندهی نظام مالی دولت زیر نظر یک مشاور

امریکائی در سال های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ اشاره کرد و یا گشایش مدرسه‌ی بازرگانی (به سال

۱۹۲۶) و اتاق بازرگانی (به سال ۱۹۲۹) را در خاطر آورد.

۱۸. گفته می شود که تا سال ۱۹۲۸، شمار خودروهای شخصی در تهران چهارصد و نود

دستگاه بوده است. همچنین تعداد یکپهزار و نود و نه دستگاه تاکسی و چهارصد و پنجاه و نه

دستگاه ماشین باری کرایه ای در رفت و آمده بوده اند. ن. ک. به: باقر عاقلی، روز شمار تاریخ

ایران جلد اول، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲، ص ۲۳۱.

۱۹. درصد به نسبت ناچیز شهرنشینی در این دوره را می توان، تاحدی، پی آمد این

واقعیت دانست که اصلاحات رضاشاهی- به استثنای قانون سربازی اجباری- پهنه‌ی روستاها را

فرا نگرفت، روش های تولید روستائی را دگرگون ساخت و بدین روی روستانشینان را وادار

به مهاجرت به شهرها نکرد.

۲۰. در طول حکومت بیست ساله‌ی رضا شاه جمعیت تهران از ۲۱۰،۰۰۰ نفر درسال

۱۹۲۲ به بیش از دوبرابر یعنی ۵۳۱،۲۴۶ نفر در سال ۱۹۴۰ رسید.

۲۱. تمامی داده های مورد اشاره از کتاب زیر است: ناصر پاکدامن (ویراستار)، «مار

نامه ی اقتصادی ایران در آغاز جنگ جهانی دوم، جلد اول، تهران، دانشکده اقتصاد دانشگاه

تهران، ۱۳۵۵، صص بیج و ید و یازده.

۲۲. میخائیل ایوانف، تاریخ نوین ایران، نشر حزب توده ایران، ۱۳۵۶.

۲۳. حسین ادیبی، طبقه ی متوسط جدید در ایران، تهران، جامعه، ۱۳۵۸، ص ۸۹.

۲۴. علی میرفطروس، گفتگوها، ویرایش ایرج ادیب زاده و نشریه کاوه، راسن، آلمان: نشر

نیما، ۱۹۸۸، ص ۵۹.

۲۵. محمدرضا خلیلی‌خو، «قوسه و نوسازی ایران در دوره ی رضا شاه»، تهران، جهاد

دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۱۶.

۲۶. از جمله می توان به گشایش دانشگاه تهران و فرهنگستان ایران در سال ۱۳۱۴، و

اعزام دانشجویان دختر و پسر به اروپا از سال ۱۳۰۹ اشاره کرد.

۲۷. نمونه های زیر گواه دین ورزی‌ای ازین دست‌است. شرکت در مراسم روز عاشورا

(۱۳۰۰ش)، دعوت از روحانیان برای سخنرانی های سازنده برای سربازان (۱۳۰۱ش)، روزه

داری در ماه رمضان و عزاداری برای امام علی به همراه کابینه، سفر زیارتی به نجف و کربلا،

اعلان عزاداری عمومی یک روزه به مناسبت بمباران مگه و مدینه بدست حکومت سعودی

(۱۳۰۴ش) و معاف ساختن روحانیان از خدمت سربازی.

۲۸. برای پژوهش در مسأله جمهوری ن. ک. به: مجید شریف خدائی، مسأله جمهوریت در

دوه رضاخان، رساله کارشناسی ارشد در رشته تاریخ، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۱.

۲۹. سخن این نیست که آنان همگی بر سر علت بیماری اجتماعی ایران هم سخن بوده‌اند.

گروهی مذهب و گروهی دیگر تباهکاری دستگاه سیاسی کشور را مایه‌ی کاستی ها می دیدند.

طائفه‌ی سومی دشوار نویسی الفبای پارسی و جمعی نیز نارسائی نظام آموزشی کشور را ریشه‌ی

ناپسامانی ها می دانستند.

۳۰. حتی آن گروه از ایشان که به جدائی مذهب از سیاست نمی اندیشیدند نیز برین

نکته انگشت می نهادند که ساز و کار زندگی شهروندان مدرن را نمی توان تنها به قلمرو

مسائل دینی فروکاست. شعاری که یک روحانی پیشرو یعنی آیت الله سیدحسن مدرس بکار

می‌بست بازنمای همین نکته است: «سیاست ما عین دیانت ماست» مدرس اما نمی گفت «ملیت

و وطن پرستی ما ایمان ماست.»

۳۱. این نشریات پی گیر اندیشه ها و آموزه های عرفی ای بودند که پیش از این در دیگر

روزنامه‌ها و مجله‌های سیاسی، اجتماعی و ادبی، چه در ایران و چه در اروپا، بازتاب یافته بود،

از جمله: اختر، قانون، صوراسرافیل، نوبهار، ایرانشهر، ایران، تجدد، دانشکده، کاوه و مساوات.

۳۲. برابر یک گزارش تا پایان سال ۱۳۱۱ش دست کم ۳۲ سینما در تهران بکار

مشغول بوده اند. ن. ک. به: جمشید بهنام، ایران و اندیشه ی تجدد، تهران، نشر فرزانه روز،

۱۳۷۵، ص ۵۷.

۳۳. رضا شاه که شاعران کهنی چون حافظ و سعدی و فردوسی را می ستود نوآوری در

عرصه ادبیات را خوش نمی داشت: «ادبیات نظمی ایران در اوج زیبایی و کمال است و شاید در

زنان، کار و اسلام سیاسی

این نوشته بر پایه داده‌های حاصل از پژوهش‌های محلی نگارنده، شامل مصاحبه با یکصد مادر شاغل (از جمله چند مادر مطلقه) و ده زن خانه‌دار مقیم تهران بزرگ و اصفهان، و نیز براساس داده‌های آماری و متون تحلیلی، تنظیم شده است. این بررسی، با تجزیه و تحلیل عوامل پایدار و متغییر در نهاد خانواده در دوران پس از انقلاب، به این واقعیت اشاره دارد که استراتژی زنان فعال در ایران رویارویی با تبعیض جنسی نهادینه شده و نظام پدرسالار از سوئی و دگرگون ساختن فضای خصوصی، از راه حضور و تلاش در عرصه زندگی اجتماعی، از سوی دیگر، بوده است.

آشکارا، انقلاب اسلامی را باید عامل تحولات مهم در ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و جمعیتی ایران دانست. در این میان، هیچ نهادی به اندازه خانواده دچار دگرگونیهای ژرف، هم‌ازلحاظ حقوقی و هم‌درزمینه روابط میان اعضای آن، نشده است. پس از استقرار جمهوری اسلامی، احکام و مقررات شرعی‌جانشین قانون حمایت خانواده شد. این قانون که در سال ۱۳۴۶ به تصویب رسید و همراه با اصلاحات بعدی به مورد اجرا درآمد، از جمله به زنان حق گرفتن

*استاد علوم سیاسی، دانشگاه پاریس (۸) و محقق درگروه جهان ایرانی، مرکز ملی تحقیقات

علمی فرانسه. آخرین اثر دکتر کیان سال گذشته باعنوان زیر منتشر شده است:

Azadeh Kian-Thiébaud, Les femmes iraniennes entre islam, Etat et famille, Paris, Maisonneuve et Larose, 2002.